

## پژواک عشق

مؤلف: محمد علی مردانی

ناشر: ستاد اقامه نماز

نوبت چاپ: اول

تاریخ چاپ: بهار ۱۳۷۷

چاپ: مهر - قم

شمارگان: ۵۰۰۰ جلد

## مقدمه

بسم الله الرحمن الرحيم

زبان شعر، زبان احساس و عاطفه انسانی است که اگر با عقل و اندیشه درآمیزد ماندگارترین اثر را در پهنه ی فرهنگ و ادب خلق می‌کند. نماز از بُعدی بیان احساس نیاز انسان است و از بُعد دیگر خردورزی او در التجاء و پناه جویی از قدرت مطلق و سپاسگزاری از مُنعم. شاعر مسلمان وقتی ادراک مؤمنانه خویش را با ظریف‌اندیشی و ذوق همراه می‌کند، زورق خیال خود را با پاروی عاطفه به ساحل و کرانه ایمان می‌راند. دریای بندگی پر موج است، جست و خیز، پرشتاب او همراه با مهابت و سنگینی حادثه، امید به مقصد رسیدن او را نیز محکمتر می‌سازد. آب روان، اشک چکیده بردامن، دست آویختن به دستگیره ایمان، شبنم نشسته بر برگ گل، سجاده گشوده بر جاده وصال همه و همه تعابیر شاعرانه‌ای است که با پشتوانه حقیقت، استحکام یافته اند.

این دفتر گزینه ی سروده های شاعران با ایمانی است که در یم خروشان بندگی تر دامن گشته اند و نم‌چکان آنرا به گلوی تشنه ما فشرده اند. در این گزینش، همت شاعر متعهد و ارجمند جناب آقای «محمد علی مردانی» ستودنی است.

شاعری متعهد و مسئول که در بزم و رزم، زبان را به تعهد گشود و ازگان ایمان را سرود و آنگاه که دست به گزینش آثار هم سلکان باز کرد باز در مسلک خویش متعهدانه، مذهب بندگی حق را انتخاب کرد. اجرش با خدای صاحب نماز و راهش پردوام در میان اهل نیاز.

دکتر محمدیان

معاون تحقیق و تألیف

## معراج عشق

لسان الغیب حافظ شیرازی

در نمازم خم ابروی تو با یاد آمد  
حالتی رفت که محراب به فریاد آمد

از من اکنون طمع صبر و دل و هوش مدار  
کان تحمّل که تو دیدی همه بر باد آمد

باده، صافی شد و مرغان چمن مست شدند  
موسم عاشقی و کار به بنیاد آمد

[ صفحه ۹ ]

بوی بهبود ز اوضاع جهان می شنوم  
شادی آورد گل و باد صبا شاد آمد

ای عروس هنر از دهر شکایت منمای  
حجله ی حسن بیارای که داماد آمد

بر زلیخا ستم ای یوسف مصری میسند  
زانکه از عشق بر او این همه بیداد آمد

دلفریبان نباتی همه زیور بستند  
دلبر ماست که با حسن خداداد آمد

زیر بارند درختان که تعلق دارند  
ای خوشا سرو که از بند غم آزاد آمد

مطرب از گفته حافظ غزلی نغز بخوان  
تا بگویم که زعهد طربم یاد آمد

## قیام روح الله

محمد علی مردانی

چو آن قامت قیامت بست قامت  
بیا کرد از قیام خود قیامت

به قد قامت چو قامت را علم کرد  
فلک را دال شد در سجده قامت

چو از «انا جعلناکم خلیفه»  
قلم زد بر جبین او علامت

[ صفحه ۱۱ ]

سجود آورد قامت آفرین را  
قیامت قامتِ قامتِ قیامت

ز قامت آفرین، تاج تبارک  
بدان گنج فضائل شد کرامت

ایا از سجده ی او کرد ابلیس  
که شد مستوجب لعن و ملامت

خطش را بوالبشر بوسید و دادش  
بجای بوسه جنت را غرامت

همه در خط و خال و عارض او  
نبوت دید و توحید و امامت

همه عدل و علا دید و علی دید  
نقاوت دید و تقوی و فخامت

[ صفحه ۱۲ ]

هم او ماضی هم او آتی هم او حال  
هم او شور و هم او عشق و شهامت

چو ابراهیم دل بر مهر او بست  
مر او را نار شد سرد و سلامت

به هر دل نقش روی دلبر افتاد  
فکند اندر درش رحل اقامت

نبودی گر دل و دلبر نمی یافت  
ز بحر لطف حق کوثر اداقت

همه پاکی همه عفت همه نور

همه مصباح و مرآت کرامت

هرآنکس توشه‌ای زآندر نیندوخت

نگردد عایدش غیر از ندامت

[ صفحه ۱۳ ]

بی برکندن بنیاد بیداد

بی نابودی شرک و لثامت

«به هرفی الف قدی بر آیو»

زنهر کوثر و بحر ختامت

نصیرالحق زعیم‌الدین خمینی

گل خونرنگ گلزار امامت

چو بهر حفظ دین قامت بیاراست

ز قائم یافت فرمان زعامت

سلیل مصطفی کز پای تا سر

همه عشق است و شور و استقامت

ز مردانی به یغما برد دل را  
قیامت قامتِ قامتِ قیامت

[ صفحه ۱۴ ]



## گل ریاض جنان

محمدعلی مردانی

گل ریاض جنان کشته نماز، حسین  
امیر کشور جان سید حجاز، حسین

تویی سلاله طاهّا، توئی عزیز بتول  
به ممکنات تو را باشد امتیاز، حسین

نماز خون تو در ظهر روز عاشورا  
زدود زنگ ز آئینه نماز، حسین

[ صفحه ۱۵ ]

شهید راه خدا سید شهاب بهشت  
تویی به گلشن ایجاد سرونّاز، حسین

تو خود ذبیحی و هفتاد و دو ذبیح تو را  
به لوح عشق بود قصه ای دراز، حسین

نماز خون تو در کربلا چو تیر شهاب  
به جان دشمن دین گشت کارساز، حسین

ریود دل، خم ابرویت از دل محراب  
در این مجاهده از دست اهل راز، حسین

ز نینوای تو شد خلق ماسوا مبهوت  
زیس نوای تو بُد گرم و دلنواز، حسین

در آن نماز، لب خشک، در کنار فرات  
چو بود رمز تو با حیّ بی‌نیاز، حسین

[ صفحه ۱۶ ]

چو خونبهای تو باشد خدا، به خون خدا  
که هست اصل نماز از تو سرفراز، حسین

قسم به عشق که مردانی از سر اخلاص  
به خاکپای تو سایید رخ نیاز، حسین

سزد به خویش بیالد که در صحیفه عمر  
به جز ثنای تو فصلی نکرد باز، حسین

از آن به روز جزا چشم عافیت دارد  
به آستان تو ای کشته نماز، حسین

[ صفحه ۱۷ ]

## کشته نماز

محمدعلی مردانی

۱

محبوب خدای بی نیاز است حسین  
روشنگر راه اهل راز است حسین

در حال نماز خون به دیوان زمان  
زد نقش که کشته نماز است حسین

[ صفحه ۱۸ ]

۲

قامت چو پی نماز افراشت حسین  
در گلشن خون نخل ولا کاشت حسین

در پیش سپاه خصم، آهنگ اذان  
سرداد و نماز را به پا داشت حسین

۳

احرام پی نماز خون بست حسین  
در راه خدا شست ز جان دست حسین

تا لحظه آخر پی احیای نماز  
در آتش و خون ز پای نشست حسین

۴

یاران حسین بهترین اصحابند  
در برج ولا چو مهر عالمتابند

در حال نماز عشق در وادی طف  
مشتاق لقای کشته محرابند

[ صفحه ۱۹ ]

۵

چون وقت زوال ظهر عاشورا شد  
از بهر نماز خون به پا غوغا شد

تا خون خدا نماز را قامت بست  
با قامت او قیام حق بر پا شد

۶

چون گشت عَلم قامت مولای نماز  
در دشت بلا برای احیای نماز

کردند سپر سینه به پیش دشمن  
اصحاب حسین از پی ابقای نماز

۷

در معرکه توسن شرف راند حسین  
در گاهِ غزا نماز خون خواند حسین

با خون گلوی طفل ششماهه خویش  
برلوح نماز گوهر افشاند حسین

۸

در کربلا به عرصه عاشورا  
فرزند علی سبط رسول دوسرا

فرمود نماز خون به پا باید داشت  
تا جلوه کند به ماسوا دین خدا

۹

عباس چو در راه برادر سرداد

جان بهر بقای دین پیغمبر داد

[ صفحه ۲۰ ]

در کربلا به صحنه عاشورا  
با گل گل خون نماز را زیور داد

۱۰

اکبر چو ره رضای حق می یوید  
گرد الم از چهره به خون می شوید

تا خون خدا نماز خون بگذارد  
آغاز اقامه را اذان می گوید

[ صفحه ۲۱ ]

## سجده عشق

بیت‌الله جعفری

ای بنده به سر فکر خدا تاجت باد  
تا قرب یقین منهج و منهجت باد

زین پستی اگر عروج جان می‌خواهی  
همواره نماز عشق معراجت باد

---

در حضرت حق عرض نیاز است نماز  
تحریر حقیقت از مجاز است نماز

[ صفحه ۲۲ ]

کافر بود آنکه می‌کند ترک نماز  
چون دین نبی دین نماز است نماز

---

دل را بری از کبر و ریا باید کرد  
رو سوی حریم کبریا باید کرد

چون فاطمه بگرفته به یک دست قنوت  
در خلوت شب خدا باید کرد

---

با پیکر زار و خسته می خواند نماز  
از جور عدو نشسته می خواند نماز

تا عرضه کند درستی راهش را  
با دست و دل شکسته می خواند نماز

---

دیدار علی به فکر، دیدن دارد  
اشک از مژه اش به شوق، چیدن دارد

[ صفحه ۲۳ ]

ایتاء زکوة در رکوعش دیدن  
گه «فُرت» به سجده اش شنیدن دارد

---

جز عشق خدا نبود سودای علی  
جز فکر خدا نبود در نای علی



در سجده عشق حق برون آوردند  
تیری که شکسته بود در پای علی

---

جان در ره اسلام فدا کرد حسین  
در مقتل خون خدا خدا کرد حسین

در سجده شکر سر جدا شد ز تنش  
تا حق نماز را ادا کرد حسین

---

در راه شرف گذشت از جانش کرد  
جان بر ره وصل روی جانانش کرد

[ صفحه ۲۴ ]

قامت به نماز عشق بر بست و عدو  
در حال نماز تیربارانش کرد

[ صفحه ۲۵ ]

## مسجد

محمدعلی خیرآبادی

مسجد بهشت مؤمن و جای عبادت است  
دانشسرای حکمت و تقوا و طاعت است

مسجد حریم رابطه بنده با خداست  
محراب عشق و قبله نمای شهادت است

مسجد یگانه معبد معراجیان بود  
میعادگاه سیرو سلوک و سلامت است

[ صفحه ۲۶ ]

کانون نشر فلسفه انبیاء حق  
پیوند قلب امت و قرآن و عترت است

در این مکان به سجده فتادن روا بود  
چون مرکز قیام و قعود و اقامت است

دوری از این مقام مقدس قسم به عشق  
جای فسوس و حسرت و رنج و ندامت است

عاشق در این مقام به معشوق می‌رسد  
اینجا حماسه‌سنج جهاد و سیاست است

اینجا دعای بنده پذیرفته می‌شود  
اینجا مقام امن برای جماعت است

[ صفحه ۲۷ ]

## نماز است نماز

حجة الاسلام بهجتی شفق

سبب عزت موجود نماز است نماز

زینت درگه معبود نماز است نماز

بی نماز از نظر لطف خدا محروم است

شرع را مقصد و مقصود نماز است نماز

کورکورانه مکن زهد و ورع، جود و سخا

بود طاعت همه از بود نماز است نماز

[ صفحه ۲۸ ]

روز و شب گر به حسین بن علی گریه کنی

شرط اول که دهد سود نماز است نماز

پیش سلطان همه کس هدیه لایق ببرد

تحفه بر حضرت معبود نماز است نماز

شاه عطشان که جهان عاشق و دیوانه اوست

گفت عز و شرف و جود نماز است نماز

نفس بازپسین بست چو قامت بنماز  
گفت تکبیر به معبود نماز است نماز

به پیمبر چو خدا امر به معراج نمود  
گفت تکبیر به معبود نماز است نماز

به نماز عذر نباشد چو به تن جان داری  
آنچه حق از همه بستود نماز است نماز

[ صفحه ۲۹ ]

نزد میزان عمل موقع دیوان حساب  
قاضی شاهد و مشهود نماز است نماز

گفتم ای عقل ز طاعت همگی افضل چیست  
عقل یکباره بفرمود نماز است نماز

به کریمی خدا غره مشو ای عاقل  
به بشر آنچه دهد سود نماز است نماز

[ صفحه ۳۰ ]

## در خلوت شب

ریاضی یزدی

سپیده دم که هنگام نماز است  
در رحمت به روی خلق باز است

زند جبریل بر آفاق لبخند  
بیا شد بر افق نور خداوند

دهد دل را صفا جان را جلالتی  
چه رنگی بهتر از رنگ خدائی

[ صفحه ۳۱ ]

چه گوهرهاست در گنجینه صبح  
خدا پیدا است در آئینه صبح

خوشا آنان که بنشینند گاهی  
سر راهی به امید نگاهی

شبی در خلوت شب زنده داران  
به میدان محبت شهسواران

همه تن بر زمین و جان بر افلاک

همه پیشانی تسلیم بر خاک

یکی پرسید از آن بیدار سرمست

که شبها لحظه ای مژگان نمی بست

پدرجان شب سحر شد وقت خواب است

تو را چشم و مرا حالت خراب است

[ صفحه ۳۲ ]

چه می جوئی ز بیداری شب ها

چه سود از سوز عشق و تاب تب ها

جوابش داد پیر بخت بیدار

گرفتارم گرفتارم گرفتار

از آن شب تا سحر در اضطرابم

که فیضی آید و ببند که خوابم

نسیمی می وزد از غیب گاهی

به کوتاهی برقی یا نگاهی

از آن دُردی کشان عافیت سوز  
ز شب بیدار می‌مانند تا روز

که گر برقی زند بیدار باشند  
وگر جامی رسد هشیار باشند

[ صفحه ۳۳ ]

در این محفل که سر تا پای سوز است  
ز نور عارفان شب‌ها چو روز است

ریاضی، قدر شب خیزی چه دانی  
به تاریکی است آب زندگانی

[ صفحه ۳۴ ]



## اذان صبح

علی اصغر نصرتی

سحر بود و ستاره می درخشید

جهان از خنده مهتاب پر بود

تمام مردمان در خواب بودند

زمین و آسمان از خواب پر بود

ولیکن از فراز قله کوه

سپیده مثل شمعی می درخشید

[ صفحه ۳۵ ]

خروسی دید آن را و خبر کرد

به غیر از او کسی گویا نفهمید

من امّا در کنار حوض بودم

که از مسجد اذان صبح برخاست

اذان صبح دلچسب است و زیبا

اذان صبح آواز دل ماست

به همراه اذان صبح زیبا  
جهان بار دگر از خواب برخاست

من و مهتاب و ابر و مردم شهر  
درخت و چشمه و کوهی که آنجاست

همه با یکدگر آرام و ساکت  
نماز صبح را آغاز کردیم

[ صفحه ۳۶ ]

سبک مثل نسیم صبحگاهی  
به سوی آسمان پرواز کردیم

[ صفحه ۳۷ ]

## نیایش

مژده پاک سرشت

در آستانه سحرگاه

به یژواک عشق می‌اندیشم

الله اکبر که با لطافت نسیم در می‌آمیزد

و در من حلول می‌کند

سوگند یاد می‌کنم به تو ای یگانه

تو قبله گاه منی و من در پیش تو

کرنش می‌کنم و تنها برای تو

پیشانی به خاک می‌سایم

که گفته باشمت دوستت دارم

[ صفحه ۳۸ ]

طمع نمی‌برم به بهشت برین

دلداده ام به عشق

و باران شوق امانم نمی‌دهد

باریده‌ام تمامی خویش را بر سجده گاه نور

من ارتفاع قافیه‌ها را نمی‌بینم

که پای لنگ رفتنم و

صدا می‌رسد، حی علی خیرالعمل

به خویش نمی‌اندیشم، به تو

پیشانی به خاک می‌سایم

نه آنسان که بنوازیم

و با من از در مهر در آئی  
و اشک از گونه ام زدوده  
به لطف، فراخوانیم  
که عشق اندک اشاره ای است  
به آتش درون من  
صلای مؤذن در گِرد و میش سکوت  
طلوع می کند  
حی علی الصلوة  
به نام تو ای بزرگ

## گل «الله اکبر»

نصراالله مردانی

روی گلدسته ها گل «الله»  
می شکوفد سحر به بانگ اذان

پر گشاید به عالم ملکوت  
مرغ جان با تلاوت قرآن

---

می گریزد چو بیند اهریمن  
پرچم باشکوه «بسم الله»

[ صفحه ۴۰ ]

می زداید ز دل سیاهیها  
نغمه «لااله الا الله»

---

می رود با طلوع اختر صبح  
نور سرمد در آسمان امید

می‌کند عاشقانِ حقِ مدهوش  
عطر جانبخش گلشن توحید

---

معبد سینه‌ها کند روشن  
آفتابِ طلائی ایمان

بشکفد در کویرِ خاطره‌ها  
«قل هو الله»، غنچه سبحان

---

سوی مسجد فرشتگان به نماز  
از فراز ستارگان آیند

روی لبهایشان گل «الحمد»  
سر به درگاه کبریا ساینند

## آوای فرشته

مشفق کاشانی

برخیز به هنگام، که هنگام نماز است  
صبح است و در رحمت حق بر همه باز است

سجاده این نیلی آرام گشوده است  
خورشید، در آتشکده خون به نماز است

از برج افق زهره تابنده به تأیید  
از پنجره نور در این سوز و گداز است

[ صفحه ۴۲ ]

شد باز به گلدسته مسجد گل توحید  
از گلبن تسبیح که گلبوته راز است

گلبانگ اذان بشنو، از خانه الله  
آوای فرشته است که در راز و نیاز است

از قله سرگشتگی خویش فرود آی  
سر نه به سر سجده که معراج فراز است

کوتاه کن این قصّه و از رنگ تعلق  
بگریز و مگو راه به «الله» دراز است

«الحمد» صفیری است سرافراز و خوش‌آهنگ  
تا بارگه دوست، که او بنده نواز است

همدوش نسیم سحری نغمه تکبیر  
در بعد زمان غالیه بو، غالیه ساز است

[ صفحه ۴۳ ]

گر مرد رهی خیز که هنگام صبحی است  
«المنّة لله که در میکند باز است»

---

بر نخل وجود برگ و بار است نماز  
دیباچه خرم بهار است نماز

راهی به حریم کردگار است نماز  
فریاد بلند روزگار است نماز

[ صفحه ۴۴ ]



## نماز شکفتن

امیر حسین مدرس

با خیالت مرا روبرو کن  
با دل من دمی گفتگو کن

این سکوت خزانی مرا کشت  
ای بهاری ترین، های و هو کن

راز سر سبزی یاد خود را  
در دل تنگ من جستجو کن

[ صفحه ۴۵ ]

تا نماز شکفتن بخوانم  
با خیالت مرا روبرو کن

عاشقم لحظه ای را که گوئی  
در دل خود مرا آرزو کن

قصه عشق را دوست دارم  
شرح این قصه را مو بمو کن

[ صفحه ۴۶ ]

## اولین نماز

نصرا لله قضاوتی

در یاد من بجاست

آن اولین نماز

در یک پگاه خوب

در آسمان صاف

تک تک ستاره ها

چشمک زنان به من

داده مرا درود

من شاد و پر غرور

[ صفحه ۴۷ ]

حوض حیات ما

با آب صاف و پاک

با ماهی گلی

پر موج از نسیم

بانگ اذان صبح  
پر کرده بود شهر

از هر مناره ای  
از پشت بامها

کردم وضو ز آب  
خواندم نماز عشق

در قلب کوچکم  
دیدم خدای را

من شاد از نماز  
او راضی از سپاس

پیوسته در دلم  
در وقت هر نماز

خوانم خدای را  
بینم خدای را

## نماز چشمه بقا

منصوره فیلی

روم به چشمه جانبخش و دلفروز نماز  
مگر که دامن آلوده را بشویم باز

دلم گرفته در این تنگنای هستی سوز  
کجاست حالت شوق عروج در پرواز

من از صدای شکفتن به باغ دانستم  
که صبح زندگیم باز می شود آغاز

[ صفحه ۴۹ ]

شوم به طرف گلستان و جویبار زلال  
وضو گرفته بشویم ز چهر خاطر، آز

روم به گوشه تنهائی از ره اخلاص  
شوم به سبزی سجاده گرم راز و نیاز

چو یافت سینه تجلی ز مهر حق «شیوا»  
شود دل تو ز انوار دوست محرم راز

[ صفحه ۵۰ ]

## آوای دعا

سید محمد تهرانیپور

از پیک سحر خدا خدا می شنوم  
از مرغ شب، آهنگ نوا می شنوم

از کلبه باصفای مردان خدا  
وقت سحر آوای دعا می شنوم

از اوج مناره ها به هنگام اذان  
گلبانگ سروش «رینا» می شنوم

[ صفحه ۵۱ ]

تا سایه مهر آشنا بر سر ماست  
هر لحظه نوای آشنا می شنوم

در گلشن توحید بگوش دل و جان  
آهنگ نماز عشق را می شنوم

از بلبل خوشنوی این باغ (سفیر)  
آهنگ خوش خدا خدا می شنوم

[ صفحه ۵۲ ]

## گلبانگ موذن

سعیدا اصفهانی

شد صبح ز جا خیز که هنگام نماز است  
هنگام مناجات و گه راز و نیاز است

مرغ سحر از دل چو جرس نالد و گوید  
ای خفته ز جا خیز که ره دور و دراز است

تا منزل مقصود و سراپرده جانان  
بسیار در این راه نشیب است و فراز است

[ صفحه ۵۳ ]

گر مرد رهی مرد خدا تا به سحرگاه  
چون شمع همی گرید و در سوز و گداز است

از طره جانانه صبا غالیه پرداز  
با بیک صبا رهسپر گلشن راز است

[ صفحه ۵۴ ]

## نماز اهل نیاز

حسین لاهوتی

صفای جان مشتاقان نماز است

شکوه دولت قرآن نماز است

از آن روشن دل اهل یقین است

به عالم مایه غفران نماز است

بود فرموده خیرالخلایق

ستون خیمه ایمان نماز است

[ صفحه ۵۵ ]

توان بخش دل اهل حقیقت

فرح افزای روح و جان نماز است

چراغ رهنمای عشق و عرفان

زالال چشمه حیوان نماز است

منا و مروه و سعی و صفا را

جلال و فرجاویدان نماز است

بهشت جانفزای حیی سرمد  
رضای حضرت جانان نماز است

(صفا) رمز سعادت در دو عالم  
به عز دولت قرآن نماز است

[ صفحه ۵۶ ]



## حی علی الصلوٰۃ

مهدی غفوری ساداتیه

۱

«حی علی الصلوٰۃ»

گلخانه فلق

پیغام عشق را

چیزی نمانده است

فریاد گر شود

«حی علی الصلوٰۃ»

[ صفحه ۵۷ ]

۲

باید قیام کرد

باید نماز داشت

هر سو که یار من

دل می برد به ناز

باید نماز کرد

با غمزه های او

هر جا که چشمها

مبهوت می شوند

هر جا و هر زمان

هر سو و هر جهت

«حی علی الصلوٰۃ»

۳

در قعر آسمان  
در بطن آبها  
در روی ماه و مهر  
در بعد کهکشان  
در قطره های آب  
در ذره های خاک  
«حی علی الصلوة»

[ صفحه ۵۸ ]

۴

در حجم ظرفها  
در روح بادها  
در جسم هر چه هست  
در اوج واژه ها  
در ترس آهوان  
در مهر مادران  
حی علی الصلوة

۵

باید شتاب کرد  
وقتی نمانده است  
باید قیام کرد  
حی علی الصلوة

[ صفحه ۵۹ ]

## نماز جماعت

سید محمدحسن صفوی

داری اگر بیا ز ره بندگی نماز گردد  
چراغ راه تو در زندگی نماز

قامت بلند دار به «قد قامت الصلوة»  
تا بخشدت شکوه و برازندگی نماز

در زندگی به مردم آزاده می دهد  
سرمشق پایداری و پابندگی نماز

[ صفحه ۶۰ ]

پر کن صف نماز جماعت که می شود  
مانع ز اختلاف و پراکندگی نماز

بر آستان خانه ی دونان پی دو نان  
مانع شود تو را ز سرافکندگی نماز

سیمای هر نمازگزار منور است  
از آنکه هست مظهر تابندگی نماز

گفتم که چیست باعث خیر و صلاح خلق  
فرمود پیر مکتب سازندگی نماز

روز جزا که هر که پناهی طلب کند  
باشد دژ پناه و پناهندگی نماز

در دفتر نماز بود درس زندگی  
آموزدت سخاوت و بخشندگی نماز

[ صفحه ۶۱ ]

(قیصر) گواه می‌دهد از فعل خوب و زشت  
در محضر خدا به نمایندگی نماز

[ صفحه ۶۲ ]

## نماز و نیاز

حوروش نوابی

با بلندای قامتی چون سرو  
غرق در گفتگو و راز و نیاز

مادرم را همیشه می‌دیدم  
ایستاده کنار ما به نماز

---

او همواره ز عشق و مهر خدا  
قصه‌هائی لطیف و زیبا داشت

[ صفحه ۶۳ ]

توی باغ بلور احساسم  
سخنش عطر خوب گل‌ها داشت

---

چادر سبز رنگ گلدارش  
باغ بازی و شادی ما بود

روی گلهای سرخ چادر او  
طرح و نقش بهشت پیدا بود

---

او خدا را به ما نشان می داد  
بر درازای کهکشان سپید

روی امواج پر تلاطم آب  
بر رگ برگهای نازک بید

---

چون طنین نوای شاد اذان  
در سکوت فضا روان می شد

[ صفحه ۶۴ ]

از سرود خوش خدا سرمست  
با تمام وجود، جان می شد

---

بارها دیدم آن لبان قشنگ  
با خدا در نماز می‌خندند

وان رخ و گونه مثل صبح بهار  
وقت راز و نیاز می‌خندند

---

گاهی از باده خدا مدهوش  
عاشق و بیقرار و دلداده

می‌چکید اشکهای شفافش  
روی متن سپید سجاده

---

گر چه مادر جدا ز خویش ولی  
در دلش آرزو فراوان بود

[ صفحه ۶۵ ]

بنشسته کنار جاده نور

بهر رفتن بسی شتابان بود

---

برفت و امروز در شیار دلم  
جای پای تقدسش پیداست

در فضای سپید خاطر من  
آنچه از او به جای مانده خداست

[ صفحه ۶۶ ]



## سجاده

حوروش نوایی

سجّاده را برابر خود باز می‌کنم  
تکبیر را به نام تو آغاز می‌کنم

ای دوست ای یگانه ترین یار ای عزیز  
بار دگر به سوی تو پرواز می‌کنم

کو آن شمیم خوش که به من زندگی دهد  
دل را به عطر روی تو دمساز می‌کنم

[ صفحه ۶۷ ]

در لحظه نیایش خود با پر خیال  
تا کهکشان عشق تو پرواز می‌کنم

«امن یحیی» من سخن عاشقانه ای است  
آن را به قصد قربت تو ابراز می‌کنم

ای آنکه نیست جز تو مرا آرزوی وصل  
من خاضعانه با تو سخن ساز می‌کنم

کوته برم چو بوم ولی در برابرت  
احساس تیز بالی شهباز می‌کنم

در عین بی بهایی خود در کنار تو  
صدها مقام و مرتبه احراز می‌کنم

خود را چو در کنار تو دیدم به بام عرش  
من در عروج سوی تو اعجاز می‌کنم

[ صفحه ۶۸ ]

## جشن تکلیف

محمد قولی میاب

چند روزی است دخترم زهرا

گرم راز و نیاز می باشد

وقت شب وقت ظهر وقت سحر

همدمش جانماز می باشد

دوش پرسیدم و جوابم داد

با اشاره به مهر و سجاده

[ صفحه ۶۹ ]

جشن داریم روز یکشنبه

می شوم بهر جشن آماده

دخترم گفت این و از جا جست

مثل یک سرو سرفراز ایستاد

مرحبا دختر عزیز من

باید امر خدا اطاعت کرد

آنچه فرموده ایزد دانا  
باید از جان و دل اجابت کرد

دخترم در لباس گلدارش  
راستی چون فرشته می ماند

دختر ناز من نمازش را  
با خلوص تمام می خواند

[ صفحه ۷۰ ]

آفرین دختر عزیز من  
جشن تکلیفتان مبارکباد

از تو راضی شود خدای جهان  
در پناه خدا بمانی شاد